

بهرام گرامی^۱ کتان و مهتاب (پُرسش ادبی)



در مسیر تألیف کتاب گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی، به ابیات بسیاری برخوردیم که در آنها نور ماه جامه کتانی یا قصب را می‌فرساید و می‌پوساند. سابقه پیدایی و چرایی این باور را نمی‌دانیم. بارها پرسیده‌ام و هنوز پاسخی دریافت نکرده‌ام. اینک این پرسش را همراه با شرحی در مورد پنبه و کتان و ارائه شواهد بیشتر در اینجا با صاحب‌نظران و پژوهندگان در میان می‌گذارم.

پنبه - پنبه گیاهی است یک‌ساله متعلق به تیره خطمی که میوه رسیده آن را غوزه می‌نامند. غوزه شامل الیاف نرم پنبه و دانه‌های میان آن است. پنبه حاوی دانه را با کمان می‌زنند و دانه آن را جدا می‌کنند، یعنی حلاج پنبه را حلاجی می‌کنند، با دو بیت متوالی از سیف فرغانی:

گر از پنبه هستی خویشان / چو دانه شدی رسته حلاج‌وار

^۱ ویراستار مشاور در دانشنامه ایرانیکا.

میدیش اگر حکم شرع شریف / انالحق زنانت برَد سوی دار

پنبه بی دانه یا محلوج را با دوک می‌ریسند و از آن نخ و ریسمان و طناب درست می‌کنند، با بیتی از صائب:

بر تن از دار فنا بی جگران می‌لرزند / ما ازین پنبه چو حلاج رسن ساخته‌ایم

پنبه در گوش نهادن کنایه از غفلت داشتن و سخن ناشنودن و پنبه از گوش برداشتن یا برکشیدن به معنی هوشیاری و ترک غفلت است، با دو بیت از فروغی بسطامی و عطار:

از هر چه بجز حکایت عشق / ما پنبه نهاده‌ایم در گوش

پنبه را از گوش بر باید کشید / بو که یک دم بشنوی اسرار او

غوزه رسیده پنبه، که هنوز از میان کاسبرگ‌ها چیده نشده باشد، سر به پایین دارد و به جرس یا زنگ تشبیه شده است. از این جرس، با پنبه‌ای که در دهان دارد، صدایی بر نمی‌آید، با بیتی از صائب:

تا پنبه‌اش به لب نگذارند چون جرس / بی مغز ترکِ هرزه‌درایی نمی‌کند

شراب صافی را از خُم به مینا یا شیشه شراب می‌ریختند، بر سر آن پنبه می‌نهادند و پنبه را تا زمان نوشیدن از مینا بر نمی‌گرفتند، با بیتی از صائب:

بردار پنبه از سر مینای می به لب / مهر از دهان شیشه به یاقوت ناب گیر

کتان - کتان گیاهی است یک‌ساله که منشأ تولید الیاف کتان است. در ایران از تخم کتان روغن برزک یا بزرك می‌گیرند و در صنعت از آن استفاده می‌کنند، ولی هیچ‌گاه از الیاف کتان به صورت اقتصادی در ایران استفاده نشده است. به‌رغم تشابه نام کتان با نام عربی پنبه (قُطْن) و انگلیسی آن (cotton)، در هزار سال شعر فارسی هیچ‌گاه به "گیاه" کتان اشاره نشده و هر جا که نامی از کتان و کتانی آمده مراد بافته یا جامه ساخته شده از الیاف پنبه بوده است. به بیان دیگر، توده سفید الیاف را تا مرحله رسیدن و تولید نخ و ریسمان پنبه می‌نامند و هیچ‌گاه بافته یا جامه‌ای پنبه‌ای نامیده نشده است و از همه بافته‌ها و جامه‌های نخی و ساخته شده از پنبه به صورت کتان یا کتانی یا قَصَب نام برده شده است. بنابراین در ادب فارسی مراد از پنبه و کتان یکی است: پنبه نام گیاه و الیاف آن است و کتان بافته و جامه ساخته شده از الیاف پنبه. گفتنی است که در هیچ‌یک از مراجع از جمله لغت‌نامه دهخدا (و همه)

منابع مورد استفاده در آن) و فرهنگ فارسی معین و فرهنگ بزرگ سخن به این تشابه و تمایز اشاره نشده است. مولوی به کتان روسی و جامی به کفن از جنس کتان اشاره دارند که هر دو بافته نخی از الیاف پنبه هستند. چهار بیت متوالی زیر از هفت پیکر نظامی گنجوی کاربرد دو واژه پنبه و کتان را به خوبی نشان می‌دهد:

از جهان این جنایتم سخت است / کز هنر نیست دولت، از بخت است

آن مُبَصَّر که هست نقدشناس / نیم جو نیستش ز روی قیاس

وآنکه او پنبه از کتان نشناخت / آسمان را ز ریسمان نشناخت

پُر کتان و قَصَب شد انبارش / زر به صندوق و خز به خروارش

در بیت سوم از چهار بیت بالا، واژه پنبه به الیاف گیاه و واژه کتان به بافته آن اشاره دارد. در این ابیات، نظر شاعر آن است که مال و منال نه با دانش و بینش، بلکه با بخت و اقبال جمع می‌آید و بسا کسان که حتی پنبه خام را از بافته آن یعنی کتان تشخیص نمی‌دهند، ولی انبار پُر از بافته و جامه و صندوق پُر از زر دارند و بسیار جامه فاخر خز برای خود فراهم آورده‌اند.

کتان و مهتاب - در شعر قدیم فارسی این مضمون بسیار دیده می‌شود که نور ماه یا مهتاب بافته یا جامه نخی، موصوف به کتان یا قَصَب، را می‌فرساید و می‌پوساند یا تار و پود آن را از هم می‌پاشد یا چون آتش می‌سوزاند. "...شاعران پاره شدن آن را به سبب نور ماه گفته‌اند و... آن جامه در مهتاب قوت ندارد." (نعت‌نامه دهخدا) به ندرت می‌توان شعری با واژه کتان یافت که در آن به مضمون تأثیر مهتاب اشاره نشده باشد. بسیاری از پژوهشگران در آثار خود به این مضمون اشاره کرده‌اند^۱ و شواهد شعری هم ارائه داده‌اند، ولی هیچ‌یک به سابقه پیدایی یا

^۱ (۱) احتشامی هونه‌گانی، خسرو، مهتاب و کتان، تفسیری بر جمال شناسی پارچه‌های قدیم ایران، فرهنگ اصفهان، ۱۳۸۵، شماره ۳۲، صفحه ۷۲ تا ۷۵. (۲) تجلیل، جلیل، تناسی تشبیه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، شماره ۸۶ و ۸۷، صفحه ۱۱۱ تا ۱۲۸. (۳) سلحشور، مریم، باورهای عامیانه در شعر صائب، فصل‌نامه ادبیات فارسی، ۱۳۸۴، شماره ۳، صفحه ۱۲۳ تا ۱۳۵. (۴) طباطبایی، سید مهدی، جایگاه بابافغانی در سبک هندی و پیگیری شاخصه‌های سبکی نو در شعر بیدل، پژوهش‌های ادبی، ۱۳۹۳، شماره ۴۳، صفحه ۹۵ تا ۱۲۰. (۵) عزب‌دفتری بهروز، زیان شاعرانه: طرحی نو با تار و پود دیرینه، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ۱۳۸۵، شماره ۱۰۶ تا ۱۰۸، صفحه ۱۸ تا ۲۷. (۶) فروزنده، مسعود، تدین، مهدی و آقا حسینی، حسین، همراه شدن دیگر زیبایی‌های بلاغی با تشبیه در شعر صائب، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۴، شماره ۴۱، صفحه ۹۵ تا ۱۲۰. (۷) قاضی، نورالدین، ماه و کتان، حافظ، ۱۳۸۸، شماره ۶۲، صفحه ۳۷. (۸) مهتاب و کتان، مثنوی اثر شاه فقیرالله (۱۰۷۰ تا ۱۱۵۴ق)، مشهور به

چرای این باور اشاره‌ای نکرده و آن را مورد پرسش قرار نداده‌اند. از میان صدها بیت با این مضمون از شاعران نامور طی قرن‌ها، ابیات زیر به عنوان نمونه آورده می‌شود:

از نام تو بگدازد بدخواه تو گویی / ماه است مگر نامت و بدخواه تو کتان (ناصر خسرو)

با تن من کرد نور عارضت / آنکه با تار قصب مهتاب کرد (سنایی)

گفتم ز چهره تو تنم را زیان رسید / گفتا ز ماه تار قصب را بُود زیان (امیرمعزی)

ز کین او دل دشمن چنان شود که شود / ز نور ماه درخشنده جامه کتان (فرخی سیستانی)

طبع مهتاب را دو خاصیت است / که ببندد بدان و بگشاید

سیب انصاف را ببندد رنگ / قصب عهد را بفرساید (انوری)

تو را که گفت که برقع برافکن ای فتان / که ماه روی تو ما را بسوخت چون کتان (سعدی)

زود پوسد جامه پرهیز ما / کاین قصب در ماهتاب انداخته‌ست (اوحدی مراغهای)

آفتاب عدل او چون سایه بر گیتی فکند / کرد کوتاه از کتان دست تعدی ماهتاب (ابن یمین)

پیکرم در مهر ماه روی تو / گشته چون تار قصب بر ماهتاب (خواجوی کرمانی)

از برق تیغ با سپه خصم می کند / کاری که ماهتاب نکرده‌ست با کتان (محتشم کاشانی)

وارهان خود را از این هم صحبتان / جمله مهتابند و دین تو کتان (شیخ بهایی)

گر قصب وار نیچم دل خود در غم تو / چون قصب پیچ مرا هالک مهتاب کنی (مولوی)

ناکرده ز مهتاب درت کسب رطوبت / در دفع حرارت اثری نیست کتان را (نظیری نیشابوری)

ز سیمای قصب در ماهتاب افتاده جانها را / بر آئی ابر مشکین سایه پوش طلعت مه شو (وحشی)

خونین قبای خویش در آتش فکنده‌ایم / کتان خویش در شب مهتاب شسته‌ایم (باباغانی)

آفرین لاهوری، متخلص به آفرین، در مجموعه آذر (Call No. 0-73-9)، کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور. محتوای این مثنوی ربطی به عنوان مهتاب و کتان ندارد.

باورش آید که ما را تاب نیست / تاب کتّان در بر مهتاب نیست (عمّان سامانی)
 پیراهن از کتان و دمام ز سادگی / نفرین کند به پرده‌داری ماهتاب را (غالب دهلوی)
 گرمی مه‌ر تو خورشید و دل ما شب‌نم / پرتو چهر تو مهتاب و تن ما کتّان (قآنی)
 ز تاب تیغش جانِ عدو بفرساید / چنانکه کتان فرسوده گردد از مهتاب (قطران تبریزی)
 تو ماه و من چو تار قَصَب در غمت ضعیف / ای ماهتاب، نور به تار قَصَب فرست (امیر خسرو دهلوی)
 رنگ آسایش برون از دامن هستی نرفت / این کتان را شستشو در ماهتابی می‌دهم (قیاض لاهیجی)
 در کارگاه عشق، حریفان سینه‌چاک / از تار ماهتاب کتان را رفو کنند (حزین لاهیجی)
 به می آلوده کردی گوشه دامن عصمت را / کتان خویش را در ماهتاب انداختی رفتی (سیدای نسفی)
 دل من بی مه روی تو سوزان / چو کتّان از وجود ماهتاب است (کمال خجندی)

مضمون کتان و مهتاب در بیتی از الشریف الرضی، زاده و در گذشته در بغداد (۳۵۹ تا ۴۰۶ق، معاصر فردوسی) و نیز در دیوان أمیة الدانی اندلسی (۴۶۰ تا ۵۲۹ق) آمده است:

كَيْفَ لَا تُبَلِي غَلَائِلُهُ / وَهُوَ بَدْرٌ وَهِيَ كَتَانُ

[چگونه تارهای آن از هم نگسلد، درحالی‌که این مانند قُرس ماه و آن دیگر مانند کتان است.]

سعدالدین وراوینی متن زیبایی زیر را در ترجمه مرزبان‌نامه آورده: "در نیستانی وطن داشت که آنجا گرگ و میش چون نی با شکر آمیختی و یوز و آهو چون خار و گل از یک چشمه آب خوردندی، در حمای قصباء او خرقة قَصَب از خرق ماهتاب ایمن بودی و ... " حما = حریم و قلمرو. قصباء = نیزار یا نیستان. خرقة قَصَب = جامه کتانی. خرق = شکافتن و دریدن.

صائب حدود صد بیت با واژه کتان دارد که همه آنها با مضمون تأثیر مهتاب بر کتان است، با چند بیت انتخابی از او:

در سراپرده امکان نبود رنگ بقا / هرچه جز پرتو ماه است کتان است اینجا

از دل روشن علایق را شود پیوند سست / ماه می سازد کتان را پود و تار از هم جدا
 بس که دل سردم ز تار و پود هستی چون کتان / می تواند پرتو مهتاب سوزاندن مرا
 حُسن را با سینه چاکان التفات دیگر است / ماه ممکن نیست پرتو از کتان دارد دریغ
 بس که در ایام او دست تعدی کوتاه است / بر بساط ماه می گردد کتان دامن کشان
 پرتو مهتاب می سازد کتان را تار و مار / کی شود پوشیده آن سیمین بدن در پیرهن
 هر چند پایه تو به گردون رسیده است / ای ماه از کتان خبری می گرفته باش

ایاتی نیز با هر دو واژه پنبه و کتان و نیز مهتاب وجود دارد، که در آنها تمایز بین دو واژه پنبه و کتان به خوبی روشن است. پنبه به توده الیاف سفید اشاره دارد و کتان به جامه بافته از نخ آن، با دو بیت از بیدل دهلوی:

ما را به غم عشق همان عشق علاج است / مهتاب بود پنبه ناسور کتان را

مصراع اول همان مفهوم "علاج کژدم زده گشته کژدم بود" را دارد. ناسور = زخمی و مجروح. مهتاب به توده الیاف پنبه تشبیه شده که بر زخم می نهند. از سوی دیگر، کتان که از همان جنس است در مقابل مهتاب ضایع می شود.

به غیر از نفی خویش اثبات عشرت مشکل است اینجا / کتانم پنبه گردد تا ببالد ماهتاب من

بیت بالا شاهی در تأیید تبدیل الیاف پنبه به بافته کتانی است که در اینجا خلاف این فرایند مضمون قرار گرفته است. کتانم پنبه گردد = وجودم تار و مار یا متلاشی گردد. اگر آنچه رسیده یا رشته شده به حالت قبل برگردد و پنبه شود، نشانه بیهودگی کار و اتلاف کوشش قبلی است، و از این رو بی حاصلی کار را به صورت مَثَل "هر چه ریشتم پنبه شد" بیان می کنند. [در این دنیا تا از خویش نگذرم عیش و خوشی برآیم حاصل نمی شود، همچنانکه وجود من در برابر جلوه معشوق فنا می یابد.] و نیز شاهی از قآنی برای رشتن و پنبه شدن: در جوانیم موی شد سپید / دهر پنبه کرد چرخ هر چه رشت.

توز - پوست زرد درخت توز را بر روی کمان، زین اسب و امثال آن می کشیدند و بر پوست نازک آن چون کاغذ می نوشتند. از الیاف توز جامه نازک توزی می بافتند و می گفتند به استحکام ابریشم است و به آسانی پاره نمی شود. در مورد جامه توزی نیز اشعاری با مضمون تأثیر مهتاب وجود دارد، با سه بیت از سنایی، انوری و فرخی سیستانی:

اوست بر کفر چون گرفت شتاب / نور توزی گداز چون مهتاب

[آتش قهر خداوند بر کفار چون نور گدازنده مهتاب بر توز است.]

ز حفظ عدل تو مهتاب در ولایت تو / طراز توزی و تار قصب نرسوده

این تنم از هجر تو چون برگ بید اندر خزان / این دلم در عشق تو چون توزی اندر ماهتاب

واژه‌های پنبه، کتان و توز در شعر حافظ نیامده است، ولی دو واژه شرب و قصب، هردو به معنی بافته نخ‌ی یا کتانی، در یک بیت در دیوان غزلیات آمده است:

دامن کشان همی شد در شرب زر کشیده / صد ماهرو ز رشکش جیب قصب دریده

دامن کشان رفتن = با ناز و کبر رفتن، روی گرداندن و دور شدن. زرکش یا زر کشیده = پارچه زری، پارچه‌ای که تارهای سیم و زر در آن کشیده باشند. جیب قصب = گریبان جامه کتانی. این بیت احتمالاً اشاره‌ای ظریف به تاب نیاوردن قصب در برابر ماه است. [در جامه زربفت با ناز می‌رفت و صد ماهرو از رشک او گریبان می‌درید.]